

یادداشت دوم

جایگاه قدرت در نمایش‌های سیاه‌بازی:

برای درک این اندیشه ابتدا ناگزیریم به تبیین جایگاه قدرت در نمایش‌های سنتی بپردازیم زیرا این دو مبحث سر فصل‌های مشترک بسیاری با یکدیگر دارند.

الف) - جایگاه ساختار قدرت در نمایش‌های سنتی

نمایش‌های سنتی بر اساس ساختار قدرت به دو بخش تقسیم می‌شود.

- ۱- اشخاص سپید
- ۲- اشخاص سیاه

این تقسیم‌بندی، جهان‌بینی دوقطبی نامیده می‌شوند. زیرا جهان را بر اساس دو قطب سیاهی و سپیدی می‌سنجد. و مختصات آن عبارت‌است از:

۱ - اشخاص سپید: نوکر، رعیت، پهلوان مدافعان سرزمین، پاک و اهورایی، خدای جو، نیکو سرشت و...

۲ - اشخاص سیاه: ارباب، پادشاه، مهاجمان بدسگال و اهریمنی، تیره‌دل و بدسرشت و...

ب) تحلیل نمایش‌های سنتی بر اساس ساختار قدرت:

۱- نقالی: هنگامی که «اشخاص سپید»، بر «اشخاص سیاه» چیره می‌شوند؛ حماسه شکل می‌گیرد و مبارزات آن را در نقالی مشاهده می‌کنیم.

۲- تعزیه: (تعزیه = سوگ در این تعریف به تعزیه مضحک نمی‌پردازیم.) هنگامی که «اشخاص سیاه»، بر «اشخاص سپید» چیره می‌شوند؛ مرثیه شکل می‌گیرد و تعزیه‌پدیدمی‌آید.

۳- سیاه‌بازی: هنگامی که «اشخاص سپید»، «اشخاص سیاه» را متقاعد می‌کنند که به خواسته‌های آنان توجه کنند. و «اشخاص حضور آنان را به رسمیت می‌شناسند؛ سیاه‌بازی شکل می‌گیرد.»

ج) بررسی تفاوت‌های نمایش‌های سنتی با یکدیگر:

(این بررسی نیز بر اساس ساختار قدرت در نمایش‌های ایرانی انجام می‌پذیرد)

نقالی و سیاه‌بازی: در سیاه‌بازی بر خلاف نمایش‌های نقالی که «اشخاص سیاه» مغلوب می‌شوند، «اشخاص سیاه» تفاهم‌نامه‌ای را با



«شخص سپید» امضاء می‌کنند و جایگاه آنان را به رسمیت می‌شناسند؛ اما همچنان بر سریر تکیه می‌زنند و حکومت آن‌ها مورد تأیید «شخص سپید» قرار می‌گیرد. «شخص‌های سپید» در «نمایش‌های سیاه‌بازی» خواهان نابودی «شخص سیاه» نیستند و تنها به تنبیه و نصیحت آنان اکتفا می‌کنند. همچنین هرگز خواهان به دست آوردن قدرت‌شان نمی‌باشند. در صورتی که «شخص سپید» در نقالی در صدند تا بر «شخص سیاه» بتازند و آنان را تار و مار نمایند و اریکه سلطنت را به دست آورند. اما تفاوت انگیزه‌های «شخص سپید» در نمایش‌های نقالی و سیاه‌بازی در آن است که ضدقهرمان («شخص سیاه») در نمایش‌های سیاه‌بازی با نقالی تفاوت چشم‌گیری دارد. «شخص سیاه» در نمایش‌های سیاه‌بازی، بدسرشت نیستند بلکه تندخو و آزمند می‌باشند. همچنین فاقد ویژگی‌های اهریمنی هستند. آن‌ها حتی آدم‌کش نیستند و با آنکه بارها حکم قتل سیاه نمایش را امضاء می‌کنند اما هر بار با بهانه‌ای مضحک فراموشان به تأخیر می‌افتد. آن‌ها بیشتر تهدید می‌کنند اما تهدیدشان در سیاه نمایش کوچکترین تأثیری ندارد زیرا سیاه نمایش می‌داند که ضد قهرمان در نمایش‌های در سیاه‌بازی مانند یک شیر بی دم و کویال است از این رو سیاه نمایش که به این حقیقت ژرف پی برده، در صدد افشای آن‌ها می‌باشد اما «شخص سیاه» هر بار با زدن نقاب تازه می‌کوشند تا اعتبار خود را حفظ نمایند. اما با این تفاسیر «شخص سیاه» (حاکم و...) در نمایش‌های سیاه‌بازی ناتوان نیستند. و این سماجت آن‌ها است که باعث می‌شود جسارت سیاه نمایش چشم‌نواز شود. اما «شخص سیاه» در نمایش‌های نقالی، فاقد ویژگی‌های انسانی هستند. آن‌ها می‌پندارند کسی را یارای نبرد با ایشان نیست. از این رو، با شهوت زیاد طغیان می‌کنند. اما «شخص سپید» آن‌ها را مهار می‌کنند و تعادل نمایش را پدید می‌آورند.

از این رو حضورشان امنیت را به همراه دارد. چیرگی «شخص سپید»، که دارای برشت انسانی می‌باشند. بر «شخص سیاه» که واجد خوی اهریمنی‌اند؛ حماسه را پدید می‌آورد و نقالی ساختاری است که به نمایش این درونمایه می‌پردازد.

تعزیه و سیاه‌بازی:

تعزیه: (تعزیه = تعزیه مضحک)

تعزیه مضحک همانند نمایش سیاه‌بازی به نمایش «شخص سپید و اشخاص سیاه» می‌پردازد. با این تفاوت قهرمان («شخص سیاه») در تعزیه مضحک، کاریکاتوری از ضد قهرمان در نمایش‌های نقالی است. او فرد بدسرشت می‌باشد که باید سریر را رها کند و قدرت را به «شخص سپید» بسپارد. اما او هرگز نمی‌تواند این جابه‌جایی قدرت را بپذیرد و به شکست خود اعتراف کند.

عدم درک واقعیت توسط «شخص سیاه»، بی‌خردی، سرگردانی و بی‌پناهی آن‌ها، همچنین، ناتوانی، رفتار سبک‌سرانه‌شان، و همچنین لذتی که تماشاگر از سقوط آن‌ها می‌برد (زیرا با این سقوط عدالت آسمانی اجرا می‌شود). زمینه خشنودی تماشاگر را فراهم می‌آورد.

«شخص‌های سیاه» در نمایش‌های سیاه‌بازی، بی‌خرد نیستند اما ذکاوت «شخص سپید» نمایش آن‌ها را ناتوان ساخته است. آن‌ها اگر عاجز بودند در لحظات ابتدایی نمایش به سادگی مرعوب «شخص سپید» می‌شدند. و دیگر انبساط خاطری برای تماشاگر پدید نمی‌آمد.

چنانکه اشاره شد، جهان‌بینی دوقطبی... جزء مؤلفه‌های نمایش سنتی ایرانی است و اگر نمایش‌نامه‌نویس بر این باور استوار نباشد.

نمی‌تواند از آن سود ببرد اما جهان‌بینی چندقطبی، (سیاه - سپید - خاکستری) که بر اساس دانش‌های روان‌شناسی، جامعه‌شناسی و ادبیات سیاسی معاصر پدید آمده است، با این نگاه مغایرت دارد؛ اما اینجا پرسشی در ذهن نگارنده نقش می‌بندد و آن اینکه، چرا علی نصیریان به نمایش‌های سنتی ایرانی گرایش دارد؟ آیا او بر اساس جهان‌بینی دوقطبی به تماشای جهان پیرامون می‌پردازد؟ یا اینکه طوطی‌وار، از سر عادت به سیر آفاق و انفس می‌پردازد؟

کدام گزینه پیرامون علی نصیریان صادق است؟ جواب به این پرسش را زمانی درمی‌یابیم که به تحلیل نمایشنامه «بازی سلطان و سیاه» بپردازیم.

پیش‌گفتار: شاخصه‌هایی که از این پس به آن اشاره می‌شود. توسط نمایشنامه‌نویس در

نمایشنامه طراحی شده است و کوچک‌ترین خویشتاوندی با نمایش‌های سیاه‌بازی ندارد. این عناصر تنها در راستای نگاه سیاسی نویسنده به گونه (ژانر) سیاه‌بازی شکل می‌گیرد. به همین علت نمایش بسیاری از عناصر شادای آور نمایش‌های تخت‌حوضی را در قرائت نوین خود از دست داده است؟ اما آیا ضرورتی دارد تا با رویکرد روشن‌فکرانه به نمایش‌های تخت‌حوضی نگریم؟ آیا تلخی رنج‌های انسانی با این ژانر شادای آور قریبت دارد؟

درون‌مایه نمایش «بازی سلطان و سیاه» چنین است. «سیاه» پاک‌سرشت، قربانی خودکامگی قدرت می‌شود و «سلطان» تبهکار تا واپسین نفس از سریر خود پاسداری می‌کند. و برای استواری حکومت به آسانی تبار انسانی را به مسلخ می‌کشاند.

«سیاه» واسه خاطر اینه که زجر روزگارو چشیدم... اینه که علاقه‌ای ندارم به کسی صدمه بزنم بر عکس شما که تا تقی به تقی می‌شه آدم‌ها رو از دم تیغ می‌گذرونین» (نمایشنامه‌بازی سلطان و سیاه؛ ص ۸۲)

نمایشنامه‌نویس که خود به این بیگانگی واقف است گامی تعمداً ریتم اثر خود را متوقف می‌کند و با طراحی یک اتراکسیون می‌کوشد از خشونت نمایش بکاهد اما حضور اتراکسیون باعث تنش در ساختار اثر نمی‌شود زیرا که اتراکسیون جزئی از ساختار نمایش تخت‌حوضی به شمار می‌آید.

بر اساس گفتار علی نصیریان ساختار نمایش‌های سیاه‌بازی به دو بخش تقسیم می‌شود.

بخش اول: نمایش‌های فرعی

بخش اول: نمایش اصلی

بخش اول:

«... در عروسی‌ها بر روی حوض خیلی طولانی بود از سر شب که شروع می‌کردند تا صبح طول می‌کشید و صرف‌نظر از:

۱ - قسمت‌های کوتاه فکاهی

۲ - رقص

۳ - نمایش‌های کوچک

۴ - آواز

۵ - بحر الطویل (شماره‌گذاری از نگارنده

است.)

و این قبیل کارهای مقدماتی که... دو سه

ساعت طول داشت. نمایش اصلی لاقل چهار پنج ساعت طول می کشید.» (کتاب تماشاخانه؛ علی نصیریان، ص ۲۷۰)

اکبر شمرونی (بازیگر نمایش) در ادامه گفتار سیاه می افزاید: «اکبر شمرونی؛ وای حوصله ام سر رفت... نمایش چقدر اخلاقی شد. شماها چقدر ور می زنین، مگه اینجا تلویزیونه... مطربها می نوازند. اکبر شمرونی و شلی می رقصند» (نمایشنامه بازی سلطان و سیاه؛ ص ۸۲)

جایگاه ساختار قدرت در نمایش بازی سلطان و سیاه

الف) تحلیل ساختار قدرت در ادبیات نمایشنامه

نمایش «بازی سلطان و سیاه» به زعم نگارنده یک تئاتر سیاسی است. این مفهوم نه از آن رو که نویسنده در روساخت اثر خود به پاره‌های از اصطلاحات سیاسی اشاره می کند بلکه از آن جهت که نویسنده در ژرف ساخت اثر، رابطه حکومت و مردم را مورد مطالعه و بررسی قرار می دهد.

«تئاتر سیاسی موقعیت‌ها و رویدادهایی را به نمایش درمی آورد که برای خیلی‌ها و اغلب برای همه مردم، اهمیت داشته باشد. اگر تئاتر سیاسی بتواند تماشاگران را به تحلیل بنیادی رویدادها برساند، خدمت بزرگی کرده و این مهم‌ترین وجه مشخصه تئاتر سیاسی به شمار می آید»

(زیگفرید ملیشبنگر؛ تاریخ تئاتر سیاسی؛ سعید فرهودی، جلد اول، ص ۱۲)

بنابراین در ابتدای گفتار بکه موقعیت‌ها و رویدادهای نمایش اشاره می شود، اما پیش از آغاز میخ لازم است، برای انسجام این نوشتار به کتاب «دانش‌نامه سیاسی» تألیف داریوش آشوری اشاره شود تا موتیف‌های نمایشنامه حاضر را بهتر بشناسیم.

این موتیف‌ها به چهار گروه تقسیم می شود. گروه نخست - رویدادهایی که به خواسته‌های مردم اشاره می کنند.

گروه دوم - رویدادهایی که به خواسته‌های حکومت می پردازند.

گروه سوم - رویدادهایی که تعامل حکومت و مردم را به نمایش می گذارند.

گروه چهارم - رویدادهایی که تنش حکومت و مردم را به تصویر می کشند.

گروه نخست - رویدادهایی که به خواسته‌های مردم اشاره می کنند:

۱- آزادی (freedom)

«در روزگار جدید، آزادی سیاسی، رکن دموکراسی شناخته شده و پایمال کردن آزادی اساسی، که در قوانین آشکارا به مردم

داده شده، پایمال کردن اصل حاکمیت مردم و جنایتی علیه قانون حاکمیت به شمار می آید.» (دانش‌نامه سیاسی؛ داریوش آشوری، ص ۲۲)

«مرشد حمزه: بله... شما پر و بال پرند رو می چینی، بعد می گی بپرا... ما از دیشب تا حالا داریم تو سر و کله خودمون می زنیم

نمایشی فراهم کنیم که بر سر اون سرها بر باد نره؛ نتونستیم...» (همان نمایشنامه؛ ص ۴۶)

۲- آزادی فردی (civil liberties)

«آن گونه آزادی‌هایی شخصی و اجتماعی است که بر روابط مدنی شخص حاکم است و قانون از آن در برابر هر گونه دست‌اندازی پشتیبانی می کند، مگر آنکه با خیر و مصلحت همگانی

ناسازگار باشد... گاهی از آزادی‌های فردی با شمارش آن‌ها نام برده می شود. مانند آزادی

گفتار، نوشتار، نشر، گرد آوردن و سازمان یافتن بدون مجازات و دخالت.» (دانش‌نامه سیاسی؛ داریوش آشوری، ص ۲۲)

«مرشد: فقط یه چیزی به عقلمون رسید، شاید کارساز باشه، اونم روال خیمه‌شب

بازی‌یه... تو خیمه‌شب بازی عروسک‌ها سر نخشون دست مرشده؛ یعنی هر جور اون بخواد حرکت می کنن و هر چی اون بخواد می گن... ولی اشکال اینجاست که اینا زیر بار نمی رن، حقم دارن...» (همان نمایشنامه؛ ص ۴۷)

۱- لیبرالیسم یا آزادی خواهی (liberalism)

«مجموعه روش‌ها و سیاست‌ها و ایدئولوژی‌هایی که هدفشان فراهم کردن آزادی هر چه بیشتر برای فرد است... امروزه

با اینکه بعضی حزب‌ها در اروپا و جاهای دیگر عنوان «آزادی خواه» (لیبرال) دارند، اصطلاح «آزادی خواهی» معنای وسیع‌تر و کلی‌تری به

خود گرفته و بیشتر نشان‌دهنده یک گرایش یا جهت فکری و سیاسی است که اصول کلی آن عبارتست از: (۱) ارزشمند شمردن بیان عقاید

فردی؛ (۲) باور به اینکه بازگو آزادانه عقاید برای فرد و جامعه سودمند است (۳) پشتیبانی

از نهادهای اجتماعی و سیاست‌هایی که بیان آزادانه عقاید را ممکن می سازد... اندیشه و

عمل «آزادی خواهانه» (لیبرال) نخست روی دو زمینه تأکید می کند: یکی، بیزاری از قدرت

خودسرانه و کوشش برای به وجود آوردن شکل‌های دیگری از کاربست قدرت اجتماعی؛

دیگر؛ بیان آزادانه عقاید شخصی.

کوشش نظریه‌ها و سیاست‌های آزادیخواهانه بر این بوده است که این دو اصل را با هم جمع

کنند. (دانش‌نامه سیاسی، داریوش آشوری، صص ۲۸۱-۲۸۰)

«مرشد: منم اینجام وامیسم؛ مواظبم... هر وقت دیدم کار داره خراب می شه، با چوب

می زنم زمین و هشدار می دم...» (همان نمایشنامه، ص ۴۸)

سیاه: ببین مرشدا کار ما انگشت گذاشتن ور کردن به جاهای زده و خرابه، ما خرابیا رو برملا می کنیم. مرشد: چرا؟ مگه مرض داریم؟! سیاه: د همین... مرض داریم...» (همان نمایشنامه ص ۴۹)

گروه دوم - رویدادهایی که به خواسته‌های حکومت می پردازند:

۱- یکه‌سالاری یا اتوکراسی (autocracy)

«نوعی قدرت که دارای این مختصات است: (الف) برتری آشکارا یک فرد در بالاترین مرتبه

اداری کشور؛ (ب) نبودن قانون‌ها یا سنت‌هایی که بر عمل فرمانروا نظارت کند، (پ) نامحدود بودن قدرت فرمانروا در عمل. یکه‌سالاری ممکن

است بر وفاداری باطنی فرمان‌گذاران (اتباع) به سالار خویش یا با ترس آنان از او منکی باشد.» (دانش‌نامه سیاسی؛ داریوش آشوری، ص ۲۲۹)

«سلطان: حالا تو می شی همان برده و غلامی که بودی و همیشه خواهی بود و من سلطان

صاحب‌قران. (همان نمایشنامه، ص ۸۴)

سیاه: پس اعلی حضرت کلک زدن به ما! سلطان: خواستم بیشتر بشناسمتون... من از

آدمایی که عیب و ایراد می گیرن اصلاً خوشم نمی آد... علاقه‌ای ندارم روی زمین باشن.

سیاه: می فرستیشون اون زیر... ولی آدم روی زمین باشه بهتره تا اون زیر (به زمین اشاره می کند).» (همان نمایشنامه، صص ۸۴ - ۸۵)

گروه سوم - رویدادهایی که تعامل حکومت و مردم را به نمایش می گذارند:

۱- مردم‌باوری (populism)

«مردم‌باوری خواست «مردم» را عین حق و اخلاق می داند و این خواست را برتر از سنجه

-ها و سازکارها (مکانیسم‌های اجتماعی می شناسد و بر آن است که می باید میان مردم و حکومت رابطه‌ای مستقیم وجود داشته باشد.» (دانش‌نامه سیاسی؛ داریوش آشوری، ص ۲۹۹)

سلطان: تو آدم نادرستی هستی. اگه من جای اون بودم تا به حال زندهت نمی داشتم.

صاحبخانه: پس بهتر تا ابد نوکر بمونی. (همان نمایشنامه، صص ۸۰ - ۸۱)

سلطان: خیلی آدم صبوری هستی! چه جوری این اوضاع رو تحمل می کنی؟! سیاه: واسه اینکه زجر روزگارو چشیدم...» (همان نمایشنامه؛ ص ۸۲)

سیاه: به این زودی؟ من هیچ کاری نکردم؛ تازه می خواستم دستور بدم به چند تا مستحق کمک کنن. چند تا مریضو معالجه کنن، از چند

تازن بیهو دستگیری کنن» (همان نمایشنامه، همان ص)

۲- عفو (Amnesty)

«بخشودن گناه و چشم‌پوشی از آن، در سیاست، بخشودن جرم‌ها و گناهان سیاسی و غیرسیاسی توسط دولت» (دانش‌نامه سیاسی؛

داریوش آشوری، ص ۲۳۰)

مرشد حمزه: شاه... نشناخته بر تو تاختند،
تو شناخته بر آنان ممتاز... شاها... به آنان
تروست بده... (همان نمایشنامه؛ صص ۴۰-۴۱)

سلطان: بسیار خب به یک شرط به آن‌ها
تروست می‌دهم... (شاه شرط خود را بیان
می‌کند) اگر چنین هنری نشان دادید، جان
خودتان را خریدید وگرنه همگی سر باختید.
سیاه: اینکه نمایش نیست قربان، معماست.
سلطان: حلتش کنین. (همان نمایشنامه، ص

۴۱-۴۲)

گروه چهارم - رویدادهایی که تنش حکومت و
مردم را به تصویر می‌کشند:

۱ - سانسور: (censor)

«از censure در زبان لاتینی، به معنای حکم
کردن و ارزش گذاشتن [جلوگیری از بیان و
نشر هر عقیده و اثری (ادبی، هنری، سیاسی،
دینی، فلسفی) که از دیدگاه نظام سیاسی یا
اخلاقی که قدرت حاکم پشتیبان آن است،
زیان‌آور یا خطرناک شمرده شود... سانسور در
روزگار ما به دو صورت به کار بسته می‌شود:
سانسور بازدارنده و سانسور کیفری. سانسور
بازدارنده پیش از انتشار به کار می‌رود و دومی
بعد از انتشار» (دانش‌نامه سیاسی؛ داریوش
آشوری؛ ص ۱۹۶)

الف) سانسور بازدارنده:

«سلطان: بسیار خب... به یک شرط به آن‌ها
تروست می‌دهم که تا فردا نمایشی تدارک
ببینند مفرح و خنده‌آور که ما بپسندیم؛ ولی
به هیچ شاه و وزیر و حاکمی نیش و کنایه زده
نشده... اگر چنین هنری نشان دادید که جان
خودتان را خریدید وگرنه همگی سر باختید.»
(نمایشنامه بازی سلطان و سیاه، صص ۴۱-۴۲)

ب) سانسور کیفری:

«سیاه: ما نمایش می‌دیم. سیاه‌بازی...»

سلطان: عذر بدتر از گناه... زبان شما مثل
نیش مار سسمی و زهرآلوده، باید بریده شه...»
(همان نمایشنامه، همان ص ۳۹)

۲- فاشیسم: (fascism)

«این عنوان امروزه، در اصطلاح عام، نامی است
برای همه رژیم‌های استواری بر دیکتاتوری و
تروور.» (دانش‌نامه سیاسی؛ داریوش آشوری؛ ص
۲۳۵)

سلطان: زیون از حلقوم این سیاه برزنگی در آر...
(نمایشنامه بازی سلطان و سیاه، صص ۳۹)

سلطان: زبان شما مثل نیش مار سسمی و
زهرآلوده، باید بریده شه... به من خبر داده
بودند که در این قهوه‌خانه پاره‌ای از نمایش‌ها
برقراره پر از نیش و کنایه به ساحت مقدس
ما...» (همان نمایشنامه، ص) و در پایان باید
افزود نویسنده گاه با اصطلاحات سیاسی مزاح

می‌کند به عنوان مثال: اصلاحات: «چپ» و
«راست» (left and right) که در ادبیات
سیاسی کاربرد ویژه‌ای دار در نمایشنامه حاضر
تنها بهانه‌ای برای مزه‌پرانی و شوخ‌طبعی سیاه
نمایش است. اما به علت ژانر نمایش - سیاه‌بازی
- نمی‌توان بر او خرده گرفت. زیرا مزه‌پرانی،
بیان گفتار حاشیه‌ای و بدون پیش‌زمینه از
مختصات این نمایش به شمار می‌رود. به عنوان
مثال: «سیاه: چی شد با ما چپ افتادی؟
مرشد حمزه: وصله بهم نجسبون؛ من چی
نیستم.

سیاه: راستی هستی؟ نکنه میان رویی؟ این
وری هستی؟ اون وری هستی؟...»

مرشد حمزه: پسر وارد معقولات نشو...»

سیاه: مگه ما چمونه؟ دست راست و چپمونو
نمی‌شناسیم؟ کم به چپ‌چپ به راست‌راست
کردیم؟...» (همان نمایشنامه؛ ص ۱۰)

ب) گسترش درون‌مایه قدرت در ساختار
نمایشنامه:

در ابتدای مبحث می‌بایست به دو واژه
کلیدی اشاره شود:

حکومت: (Government) «در لغت به
معنای فرمانروایی و حکمرانی است، بدین

معنا، برای آن وجود رابطه‌ای پایدار فرماندهی
و فرمان‌گذاری میان فرمانروا و فرمانگذار (یک
حاکمیت) لازم است. (دانش‌نامه سیاسی؛
داریوش آشوری، ص ۱۴)

قدرت (Power)

«قدرت، توانایی دارنده آن است برای واداشتن
دیگران به تسلیم در برابر خواست خود، به هر
شکلی» (دانش‌نامه سیاسی؛ داریوش آشوری؛
ص ۲۴۷)

نمایشنامه «بازی سلطان و سیاه» به این دو کلید واژه می‌پردازد. در این اثر میان سلطان و سیاه رابطه‌ای پایدار فرماندهی و فرمان‌گذاری برقرار است. سیاه از سویی دوست ندارد این قاعده پایدار را بپذیرد اما توانایی نادیده گرفتن آن را نیز ندارد. و از سوی دیگر سلطان خواهان برقراری این رابطه است. بازی سلطان و سیاه نمایشی است که پیرامون این رابطه شکل می‌گیرد اما به گونه‌های متنوع. این بازی به دو صورت شکل می‌گیرد.

الف) نابرابری

ب) برابری: (equality)

نکته: داریوش آشوری پیرامون اصل برابری می‌نویسد: «برابری: (equality): اصلی است حقوقی و سیاسی که به موجب آن در همه امور اجتماعی باید با همه یکسان رفتار شود» (دانش‌نامه سیاسی؛ داریوش آشوری، ص ۶۰) و این واژه را در تضاد با فاشیسم (fascism) و نازیسم (Nazism) به کار می‌برد. اما در این نوشتار ما واژه نابرابری را در تضاد با این واژه به کار می‌بریم. و هدف ما از این واژه عبارت ذیل است: اصلی است که به موجب آن در همه امور اجتماعی با همه یکسان رفتار نمی‌شود (این تعبیر را در تضاد با تعبیر برابری: (equality) به کار می‌بریم).

الف) نابرابری:

نابرابری نخست: هنگامی که سلطان برای تجسس وارد قهوه‌خانه می‌شود.

«سلطان: به من خبر دادند در این قهوه‌خانه پاره‌ای از نمایش‌ها برقراره پر از نیش و کنایه به ساحت مقدس ما و حکومت و دولت ممالک محروسه. گفتیم خودمان با لباس میدل حاضر شویم. ببینیم این پدرسوخته‌ها چه غلطی می‌کنن. این گوشه کنارها.» (نمایشنامه بازی سلطان و سیاه؛ ص ۳۹)



و همین حضور باعث پدید آمدن شکل‌گیری طرح نمایشی می‌شود.

نابرابری دوم: زمانی است که سلطان دستور اجرای نمایش فرمایشی را می‌دهد. «سلطان: بسیار خوب... به یک شرط به آن‌ها رخصت می‌دهم که تا فردا نمایشی تدارک ببینند خنده‌آور و مفرح که ما بپسندیم ولی به هیچ شاه و وزیر و حاکمی نیش و کنایه زده نشه... اگر چنین هنری نشان دادید که جان خودتان را خریدید و گرنه همگی سر باختید.» (نمایشنامه بازی سلطان و سیاه؛ ص ۴۱-۴۲)

این نگاه بر اساس خوانش سیاسی از نمایش‌های سیاه‌بازی شکل می‌گیرد. زیرا چنانکه پیشتر اشاره شد نابرابری در نمایش‌های سیاه‌بازی ناپایدار است زیرا سیاه به این نکته واقف است که شاه‌پوش و ارباب در نمایش سیاه‌بازی یک حاکم پوشالی است.

ب) نابرابری (equality)

«اصلی است حقوقی و سیاسی که به موجب آن در همه امور اجتماعی باید با همه یکسان رفتار شود، مگر در آنجا که برای رفتار استثنایی در مورد برخی از افراد و گروه‌ها دلایل کافی و خاصی وجود داشته باشد چنین اصلی بر پایه

این فرض است که همه مردم با هم در اصل از نظر «حقوق طبیعی» برابرند. چنین نظری ناهمسانی‌های جسمی و ذهنی میان مردم را معلول «محیط اجتماعی» و «نابرابری فرصت‌ها می‌داند.» (دانش‌نامه سیاسی؛ داریوش آشوری، ص ۶۰)

نمایشنامه‌نویس اثر حاضر را برای تحقق این انگاره ذهنی تألیف کرده است.

به صحنه‌ای از همین نمایش توجه فرمایید: در این صحنه سلطان تنها برای تفریح اصل برابری را می‌پذیرد.

«سلطان: من الان بهتون می‌گم چه کار کنین... راستش من از نقش خودم حوصله‌ام سر رفته. نمی‌خواهم تو نمایش همین نقشو داشته باشم؛ دلم می‌خواد نقش مقابلمو بازی کنم ببینم چه جوریه... بنابراین ما نقشامون رو عوض می‌کنیم؛ تو می‌شی سلطان، من می‌شم نوکر و غلام. اینام می‌شن اعوان و انصارت، اون وقت بازی می‌افته دست شماها... ببینم چه غلطی می‌کنین!» (بازی سلطان و سیاه؛ ص ۶۵)

اما نویسنده در لحظه به لحظه اثر این نکته را به ما تفهیم می‌کند که این اتوپیا دست‌نیافتنی است.

«سلطان: حالا تو می‌شی همون برده و غلامی که بودی و همیشه خواهی بود؛ و من سلطان صاحبقران» (همان نمایشنامه؛ ص ۸۴)

سیاه: پس اعلی حضرت کلک زدن به ما! سلطان: می‌خواستم بیشتر بشناسمتون. من با شماها آمم تو به جوب نمی‌ره... من از آدمایی که عیب و ایراد می‌گیرن اصلاً خوشم نمی‌یابد. (همان نمایشنامه؛ ص ۸۴-۸۵)

بیان این اندیشه دلالت بر تلخ‌اندیشی نویسنده دارد. نویسنده برای بیان جهان‌بینی خود به ساختارشکنی نمایش‌های سیاه‌بازی دست می‌زند. زیرا در هنگام نمایش اصل برابری کانون قدرت از «اشخاص سیاه» به «اشخاص سپید» تغییر جهت می‌دهد. بر اساس این تغییر، سلطان در غالب اشخاص سپید و سیاه نمایش به صورت «اشخاص سیاه» نمایش داده می‌شود اما با یک تفاوت چشمگیر. سیاه هرگز نمی‌تواند در غالب اصل «برابری» ایمان دارد. به تصور نویسنده این اتوپیا تنها هنگامی محقق می‌شود که سیاه به حکومت برسد.

سلطان: خیلی آدم صبوری هستی! چه جوری این اوضاع رو تحمل می‌کنی؟!

سیاه: واسه اینکه زجر روزگارو چشیدم... می‌دونم مردم تو چه عالمی سیر می‌کنن، می‌دونم گرفتاری‌هاشون چیه... از توهین و تحقیر یه مرتبه از کوره درمی‌رم» (همان نمایشنامه؛ ص ۸۲)

«سیاه: د همین! تنها عیب من اینه که نمی‌تونم به کسی آزار برسونم... واسه همین کمیتم لنگه» (همان نمایشنامه؛ ص ۸۱)

سلطان: خفهاش کنیدی این آدم ناپاک نادرست را سیاه: خفهاش که نمی‌تونم بکنم ولی بهش ستور می‌دم از خونه برو بیرون» (همان نمایشنامه؛ ص ۸۱)

این گفتار سیاه آدمی را به یاد شهریار کوچولو «تگزوپه ری» می‌اندازد.

شاه بهش گفت: خمیازه کشیدن در حضور حضرت سلطان از نزاکت به دور است. این کار را برایت قدغن می‌کنم. شهریار کوچولو که سخت خجل شده بود در آمد که: نمی‌توانم جلو خودم را بگیرم...

پادشاه گفت: خب، خب بهت امر می‌کنم خمیازه بکشی» (شهریار کوچولو؛ تگزوپه ری، احمد شاملو، ص ۴۰)

نویسنده بر این نکته واقف است که این حکومت آرمانی موقت است. و در اندک زمانی اوضاع سابق برقرار می‌گردد.

اما تحقق حکومت سیاه با نمایش‌های سیاه‌بازی مغایرت دارد زیرا در نمایش‌های سیاه‌بازی تنها برخی از خواسته‌های سیاه توسط ارباب - حاکم برآورده می‌شود.

نمایشنامه حاضر به همین موتیف نیز اشاره‌ای گذرا دارد. به این صحنه توجه فرمایید.

سلطان: از ارباب تازه‌ات چه می‌خواهی؟ سیاه: از ارباب تازه‌ام می‌خوام که آدم خوبی باشه، کسی رو نکشه، به مردم نون برسونه... (همان نمایشنامه، ص ۵۵) اما این خواسته سیاه در نمایشنامه بازی سلطان و سیاه هرگز محقق نمی‌شود.

«سیاه: حالا که خودش به ارباب درست و حساب‌به مردونگی کنه بیاد تو نمایش و نشون بده اربابی یعنی چه... (همان نمایشنامه، همان ص) در نمایشنامه حاضر سلطان تنها به یکی از خواسته‌های سیاه توجه می‌کند.

سلطان: بدم نیست مزاحی می‌کنیم» (بازی سلطان و سیاه؛ ص ۶۵) در این هنگام، نویسنده توانسته پاره از مؤلفه‌های نمایشنامه سیاه‌بازی را برای تصنیف اثر خود به خدمت بگیرد و برای انسجام از آنان سود برد.

«سیاه به مطرب‌ها اشاره می‌کند رنگ رقص سیاه و ارباب را می‌زنند.

سیاه: تو نمایش سلطان باید جوری نمایش داده بشه که مردم حوصله‌شون سر نره... واسه همین اگه دو تا فرقتولی بیای خوشگل می‌شه... بگو خر فهم شدم. بگو نمایشه عیب ندارد.

سلطان: خر فهم شدیم» (بازی سلطان و سیاه؛ ص ۵۶-۵۷)

نابرابری: بازگشت به وضعیت اولیه.

سیاه: به این زودی؟ من هیچ کاری نکردم؛ تازه می‌خواستم دستور بدم به چند تا مستحق کمک کنن، چند تا مریضو معالجه کنن، از چند تا زن بیوه دستگیری کنن (همان نمایشنامه. ص ۸۳)

سلطان: حالا تو می‌شی همون برده و غلامی که بودی و همیشه خواهی بود؛ و من سلطان صاحب‌قران» (همان نمایشنامه. ص ۸۴)

اما سیاه در این راه باید هزینه سنگینی را پرداخت کند. زیرا تابوی حاکمیت را درهم شکسته است و برای مدت کوتاهی قدرت را به دست آورده.

سیاه: اعلی حضرت کلک زدن به ما!

سلطان: می‌خواستم بیشتر بشناسمتون. من با شماها آمم تو به جوب نمی‌ره... من از آدمایی که عیب و ایراد می‌گیرن اصلاً خوشم نمی‌یاد. (همان نمایشنامه، ص ۸۴-۸۵)

این ادبیات هرگز در نمایش‌های سیاه‌بازی شکل نمی‌گیرد.

چنانکه مشاهده کردید اصل برابری هرگز در نمایشنامه حاضر هرگز محقق نمی‌شود.

ج) تحلیل ساختار قدرت در اجرای نمایش خشونت:

به دلیل عدم تحقق «اصل برابری» در اثر حاضر نمایشنامه بازی سلطان و سیاه به موتیف خشونت می‌پردازد. خشونت از بطن نابرابری متولد می‌شود از این رو نمایشنامه حاضر، اثری است که به درونمایه خشونت می‌پردازد. اما خشونت هرگز به شکل خون‌ریزی شکل نمی‌گیرد. سیاه و سلطان هر دو دست به خشونت می‌زنند اما خشونت سیاه به علت آنکه ناخواسته و به حق است، به معنای اجرای عدالت می‌باشد. زیرا حقوق او توسط سلطان نادیده گرفته شده است و او ناگزیر است تا با اهرم خشونت به خواسته‌های خود دست یابد. آگاهی به این امر: خشنودی تماشا کن را فراهم می‌آورد. اما خشونت سلطان به معنای استبداد است و از خودکامگی او نشأت می‌گیرد. علی نصیریان خشونت نوع اول را تأیید و خشونت نوع دوم را تکذیب می‌کند.

به نمونه‌هایی از خشونت در نمایشنامه بازی سلطان و سیاه توجه فرمایید:

فحاشی و تهدید

سلطان: ها پدر سوخته! بگیرین این فرما ساقو، پوست از سرش بکنن (نمایشنامه بازی سلطان و سیاه؛ ص ۱۷)

سلطان: نطفه پدرم نیستم اگه زنده‌ش بگذارم (نمایشنامه بازی سلطان و سیاه؛ ص ۳۴)

سلطان: پدر سوخته‌ها... می‌دم همه‌تونو سر ببرن (نمایشنامه بازی سلطان و سیاه؛ ص ۳۶)

نصیریان در ادامه این دیالوگ برای توضیح بیشتر نوشتاری را مکتوب می‌نماید که در ذیل درج می‌شود. در نمایش سلطان و سیاه اشخاص بازی در پاره‌ای از اوقات همانند نمایش‌های سیاه بازی تهدید شاه را جدی نمی‌گیرند. به این نمونه توجه فرمایید:

«سردسته شیشکی جانانه‌ای می‌بندد.» (نمایشنامه بازی سلطان و سیاه؛ ص ۱۷)

نکته نخست: سردسته تصور می‌کند سلطان، شاه‌پوش تخت‌حوضی است بنابراین تهدید او را جدی تلقی نمی‌کند. به ادامه نوشتار توجه فرمایید: «ندیم از پشت سر پنهانی آستین قبای سلطان را می‌کشد و او را وادار به سکوت می‌کند.» (نمایشنامه بازی سلطان و سیاه؛ همان ص)

نکته: در اینجا ندیم خشونت سلطان را مهار می‌کند. در غیر این صورت ما شاهد واکنش و حشیشانه‌ای از سلطان بودیم.

ترفند مکارانه:

سیاه: پس اعلی حضرت به ما کلک زدن!

سلطان: می‌خواستم بیشتر بشناسمتون. من با شماها آمم تو به جوب نمی‌ره... من از آدمایی که عیب و ایراد می‌گیرن اصلاً خوشم نمی‌یاد. (همان نمایشنامه؛ ص ۸۴)

این ادبیات هرگز در نمایش‌های سیاه‌بازی شکل نمی‌گیرد.

ضد و خورد فیزیکی

«سیاه می‌زند پس گردن وزیر» (همان نمایشنامه؛ ص ۶۰)

«سیاه به ندیمه پس‌گردنی می‌زند» (همان نمایشنامه؛ ص ۳۵)

«یشک آغاسی و سیاه (هر دو نفر از بازیگران تخت‌حوضی می‌باشند) بالاخره سلطان را می‌گیرند و پالان را پشتش می‌گذارند.» (همان نمایشنامه؛ ص ۳۶)

عنصر ترس و وحشت

سیاه: شما راس راسی شاه هستی... سلطان: هوم!

سیاه شروع به لرزیدن می‌کند.

سلطان: جهت شده؟!...

سیاه: غش... تب نوبه... آخه من غشی‌ام (همان نمایشنامه، ص ۳۶-۳۷)

نمایشنامه بازی سلطان و سیاه بر اساس جهان‌بینی دوقطبی نصیریان شکل می‌گیرد. نصیریان آگاهانه بیان‌های سیاسی صادر می‌نماید اما نگاه تلخ و روشن‌فکرانه او با نگاه خوش‌باورانه نمایش‌گران سیاه‌بازی در تضاد است. از این رو تلخی‌گرفته‌ای در اثر موج می‌زند. نمایشنامه بازی سلطان و سیاه، تعزیتی است که برای عدالت نوشته شده.